



تاریخ علم کلام - مدرسه‌ی مدینه

جلسه ۶۲؛ بیست و یکم فروردین ماه ۱۳۹۷

دکتر محمدتقی سبحانی

❖ مقدمه

بحث ما در جلسات گذشته در باب شکل‌گیری جامعه اعتقادی شیعه در دوران امام سجاد علیه‌السلام بود. نظریه‌ای به لحاظ جامعه‌شناسی مطرح کردیم و از آن دفاع کردیم و خواستیم شاخصه‌های جامعه شیعه را در زمان امام سجاد علیه‌السلام تبیین کنیم.

حاصل سخن که داریم به جمع‌بندی سخن نزدیک می‌شویم این بود که از این دیدگاه شکل‌گیری یک‌جامعه یا نظم اجتماعی به تعبیر جامعه‌شناسان به دو عنصر اصلی بستگی دارد. البته مؤلفه‌های مختلفی گفته شده است که می‌شود در دو عنوان خلاصه کرد:

۱- نظام ارتباطی خاص میان اعضای مختلف این جامعه.

۲- نظام ارزشی و اعتقادی و فکری حاکم بین این افراد؛ یعنی آن چیزی که یک‌جامعه را جامعه می‌کند این است که بین اعضا و افرادی که حتی ممکن است در یک جغرافیای مشخصی نباشند ارتباطی باشد و نوعی تعامل خاص شکل بگیرد و بین آنها و دیگران یک نوع فاصله‌گذاری باشد و از طرف دیگر بین خود اعضا یک ارتباط علمی و معرفتی خاصی شکل بگیرد.

بر اساس این دو معیار می‌توان نشان داد که جامعه شیعه در زمان امام سجاد علیه‌السلام بر محور آن حضرت و ارزش‌ها و معارفی که منبعث از خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام است یک جامعه ممتازی را شکل می‌دهد.

برای این که شاخص‌های این جامعه را نشان بدهیم و به تعبیر دیگری شواهد و دلایل خودمان را بر این نکته نشان بدهیم هم در حوزه نظام ارتباطی و هم در حوزه نظام ارزشی و معرفتی، مباحثی را مطرح کردیم که در این جلسه و جلسه آینده جمع‌بندی می‌کنیم و به مدعای خودمان یک صورت علمی و دقیق‌تر بدهیم.

برای اثبات این مدعا که جامعه شیعه هم‌اکنون در این دوره تاریخی به صورت متشکل در حال شکل‌گیری است شواهدی وجود دارد. در این جلسه شش یا هفت شاخص را برای این جامعه اعتقادی برمی‌شمارم. بحث‌های بیشتر را هم در این جلسه و تفصیل آن را در دوره بعد یعنی در دوره امامت امام باقر علیه‌السلام گفته خواهد شد.

قبلاً نیز عرض کردم آن چه در این دوره تاریخی شکل می‌گیرد هسته‌ای است که بروز بیرونی و ظهور حقیقی‌اش در زمان امام باقر علیه‌السلام است. در آنجا عرض خواهیم کرد که تمام نقطه‌های امتیاز حرکت امام باقر علیه‌السلام در حوزه تشیع، ریشه‌ها و بنیادهایش به زمان امام سجاد علیه‌السلام برمی‌گردد.

در این جلسه می‌خواهم فهرست این عناوین را بگویم و بعداً شواهد بیشتری را ارائه خواهیم کرد.

اولین شاخصی که برای شکل‌گیری این جامعه شیعه قرار می‌دهیم که از نشانه‌های ارتباطی این جامعه است واژگانی است که در این دوره تاریخی به‌تدریج برای گروهی از جامعه اسلامی و شیعیان به معنای کلی در حال شکل‌گیری است. قبلاً در دروان بحث کیسانیه عرض کردم که واژه شیعه و ردیابی معناشناختی این واژه در تاریخ یکی از ادله و شواهد تحقق تاریخی این جامعه است؛ یعنی اگر شما می‌خواهید نبض حرکت شیعه را در یک دوره تاریخی بررسی کنید می‌توانید واژه شیعه و مؤلفه‌های معنایی این واژه و واژه‌های پیرامونی و مرتبط با آن را از نظر تاریخی دنبال کنید.

این معناشناسی نشان‌دهنده این است که جامعه شیعه در چه وضعی است؟ دلیل آن نیز روشن است زیرا این واژه‌ها تاریخی هستند و توسط خود شیعیان یا مخالفان اطلاق شده است و حتماً این معانی به یک موقعیت تاریخی برمی‌گردد.

قبلاً اشاره کردم که خود واژه شیعه از آغازی که در لسان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله مطرح می‌شود و تا سقیفه و بعدازآن، خود تحول معنایی آن به لحاظ ذهنیت تاریخی گویای اتفاقی است که در جامعه اسلامی در حق شیعه در حال رخ دادن است.

الآن بحث کلامی نمی‌کنم. دارم بحث تاریخی می‌کنم؛ یعنی اطلاق واژه شیعه در بستر تاریخ را بررسی می‌کنم. به چه کسانی شیعه می‌گویند؟ همین اطلاق تاریخی نشان‌دهنده این است که آن واقعیت جامعه شیعه چیست؟ اشاره کردیم که خود این واژه هر چه زمان می‌گذرد در معنایش دقت پیدا می‌شود و مرزبندی‌ها را روشن می‌کند.

در کنار واژه شیعه واژه‌های وابسته‌ای که برای اطلاق به این جامعه اطلاق می‌شود نشان‌دهنده یک واقعیت تاریخی است. قبلاً از واژه «سبایه» یا «ترابیه» یا «دین علی» یاد کردیم. گفتیم این واژه‌ها از نظر تاریخی نشان‌دهنده این است که مخاطب ذهنیت تاریخی آن عصر برای شناسایی کردن این واقعه‌ای که در جامعه شیعه اتفاق می‌افتد برایش واژه شیعه به‌تنهایی کافی نیست. اگر می‌بینیم اطلاق «سبایه» می‌شود دیگر واژه شیعه به‌تنهایی کافی نیست. این نشان‌دهنده این است که در واقعه تاریخی مجموعه‌ای در حال رخ دادن است که دشمن و مخالف با عنوان سبایه از آن یاد می‌کند.

در این دوره تاریخی در زمان امام سجاد علیه‌السلام واژه‌ای که برای این جمعیت به کار می‌رود و به تدریج برجسته می‌شود واژه «رافضه» است. روافض واژه‌ای است که در زمان امام سجاد علیه‌السلام بازتولید می‌شود و این واژه کاملاً یک کاربرد اجتماعی و معرفتی و اعتقادی دارد. این دیگر حتی واژه کلی شیعه هم نیست. آن شیعه‌ای است که امروز تجلی عینی و متحقق پیدا کرده است با یک مختصات.

اجمالاً عرض کنم یکی از داستان‌هایی که برای وجه‌تسمیه روافض بسیار معروف شده است همانی است که از قرن سوم به بعد در منابع اشتهار داشته است که بگوییم منظور از رافضه و روافض در دوران قیام زید است. معروف‌ترین چیزی که گفته‌اند این است که زمانی که زید وارد کوفه شد و شیعیان دور او را برای قیام گرفتند. عده‌ای از شیعیان گفتند که اگر بخواهی تو را یاری کنیم باید از شیخین براثت بجویی. زید حاضر به چنین کاری نشد و آن‌ها نیز بیعت خود را با زید پس گرفتند.

اینجا زید گفت: **رفضتمونی**؛ یعنی مرا رد کردید. از اینجا واژه رافضه بر این گروه اطلاق شد. اگر این درست باشد باید بگوییم این واژه مربوط به بعد از امام سجاد علیه‌السلام است ولی همه شواهد تاریخی

نشان می‌دهد که یا این داستان مجعول است یا پیش از زید کاملاً واژه رفض اطلاق می‌شده است و یک معنای خاصی داشته است. البته در جایی به تفصیل گفته‌ایم که این داستان می‌تواند درست باشد و اتفاقاً این واژه رفض نیز به زبان زید نیز آمده است ولی زید دارد یک طوری ارجاع به گذشته می‌دهد. می‌گوید شما همان کسانی بودید که رفض شیخین می‌کردید الآن دارید مرا رفض می‌کنید.

آنچه مسلم است این است که قبل از زید این واژه از سوی مخالفان نسبت به گروهی از شیعیان که در کوفه متمرکز هستند و ویژگی اصلی‌شان این است که رفض و رد امامت شیخین می‌کنند این گروه ممتاز هستند و در زمان امام سجاد علیه‌السلام حضور دارند و با همین عنوان رفض از آن‌ها یاد می‌شود. البته این را نیز عرض کنم نمی‌خواهیم بگوییم این واژه در آن زمان شیوع پیدا می‌کند. این خیلی با بحث ما مربوط نیست. حتماً می‌تواند مربوط به دوران بعد باشد ولی شکل‌گیری این واژه و بخصوص مسمای این واژه که طرد و رد امامت و خلافت ابوبکر و عمر را در پی دارد مربوط به همین دوره تاریخی است.

دو نکته در اینجا قابل توجه است:

۱. نکته اول این است که وقتی این واژه یا مسمای آن در تاریخ آمده است - که قبلاً شواهدش را ذکر کردم و شاید در جلسات آینده بیشتر بگوییم - یک مجموعه متمایز هستند؛ یعنی یک سری اعتقادات فردی نیست که یک کسی یکجایی نشسته و چنین اعتقادی دارد. تمام گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که یک موج اعتقادی در جامعه شیعه با این مختصه وجود دارد.
۲. نکته دوم این است که این رفض، رفض سیاسی نیست. صرف این نیست که گروهی به این نقطه رسیده‌اند یا قبلاً معتقد بوده‌اند که با خلافت فردی یا افرادی مخالفت کنند. قرائن و شواهد نشان می‌دهد که رفض مبنای اعتقادی دارد؛ یعنی بر اساس یک باور است که این‌ها

دارند رفض شیخین می‌کنند. این نیز شواهد فراوانی دارد؛ یعنی کسانی دارند رفض امامت و خلافت خلیفه اول و دوم می‌کنند به دلیل باورشان است به این که خلافت حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله از آن امیر مؤمنان است. این که خلافت امیر مؤمنان را حمایت می‌کنند به دلیل این است که در امیرالمؤمنین ویژگی‌هایی می‌بینند که امکان عدول خلافت از او به دیگری وجود ندارد.

یک نکته‌ای ابن ابی الحدید دارد. وقتی به واژه رفض می‌رسد سخنش در این است که معنای حقیقی اش چیست؟ آیا رفض صرف سب و طرد صحابه است؟ یا طرد شیخین است؟ یا مسأله از این بالاتر است؟ من این قسمت از عبارت ابن ابی الحدید را شاهد می‌گیرم. او اقرار می‌کند که بسیاری از شخصیت‌های بزرگ شیعی و سنی در تاریخ بودند که طرد صحابه می‌کردند حتی طرد شیخین می‌کردند ولی در تاریخ بنام رافضه نامیده نشدند. دو شاهد در کلام او است. یک شاهد سنی او «نظام» است. می‌گوید او در باب صحابه سخنانی می‌گوید که هیچ‌کدام از روافض و شیعه نیز نمی‌گویند؛ و حال آنکه کسی نظام را رافضی ندانسته است.

می‌دانیم ابوالجارود از یاران امام باقر علیه‌السلام است که بعد از قیام زید به او می‌پیوندد و یکی از شاخه‌های زیدیه می‌شود. او از کسانی است که هنوز زیدیه‌ای که متصل به او هستند اهل برائت هستند برخلاف زیدیه بتریه. حتی منقول از ابوالجارود در تاریخ است که کسانی که مخالفت با امامت امام علی علیه‌السلام کرده‌اند کافر هستند. ابن ابی الحدید می‌گوید هیچ‌کسی ابوالجارود را رافضی ندانسته است. اگر در کتاب‌های فرق و مذاهب که غالب آن‌ها از قرن چهارم به وجود آمده است وقتی شیعه را دسته‌بندی می‌کند غالب دسته‌بندی این‌طوری است که شیعه‌ها روافض هستند و مقابلشان غلات و

زیدیه هستند. البته از زیدیه به تعبیر مختلفی نام برده می‌شود. حتی این تلقی که روافض در مقابل زیدیه هستند و یکی از اقسام آن‌ها ابوالجارود است نشان می‌دهد که واژه رافضه در تاریخ یک زیرساخت معرفتی و اعتقادی دارد. صرف سب صحابه نیست. طعن بر شیخین نیست.

پس دو گام از قصه مشهور عبور کردیم. گام اول این است که کسانی بگویند رفض مربوط به قیام زید است. گفتیم این طور نیست و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مربوط به قبل از آن است. مسمای آن مربوط به دوران امام سجاد علیه‌السلام است.

در گام دوم گفتیم که معنای رفض سیاسی نیست بلکه رفض اعتقادی است.

در پرائنز بگویم و بروم. یادتان باشد که زمانی که این مرزبندی کاملاً جدا شد که در بحث بتربه خواهیم گفت یک واژه‌ای به وجود آمد تحت عنوان «نص جلی» و «نص خفی» که قائلین به زیدیه گفتند نص بر امام علی علیه‌السلام نص خفی است و امامیه گفتند نص جلی است.

مسأله این اصطلاح درست در متن همین بحث رافضه و رفض شکل گرفت. آیا ما حق داریم شیخین را رفض کنیم؟ حق طرد خلافت آن‌ها را داریم؟ اختلاف میان زیدیه از یک سو و امامیه از سوی دیگر بر سر همین بود. زیدی‌ها می‌گفتند حق ولایت مربوط به امام علی علیه‌السلام است ولی حق طرد شیخین را ندارند. این که می‌گویم زیدیه با مقدماتشان است؛ صالحیه بتربه سلیمانیه.

این داستان را بعدها به این برگرداندند و گفتند نکته اصلی این است که آیا نصی که بر امامت امیرالمؤمنین بود نص جلی بود که اگر کسی با آن مخالفت می‌کرد او را مخالف سیره نبوی و مستحق

طرد و لعن بدانیم؟ تئوری که زبیده درست کردند این بود که گفتند نص را قبول داریم ولی نص جلی نیست.

بحث اول من این بود که در این دوره تاریخی در کنار واژه سیاه که در متن قیام مختار و جریان کیسانیه شکل گرفت به عنوان یک شاخص برای شیعه اعتقادی در حکمت امام سجاد علیه السلام یک واژه دیگر به وجود آمد بنام «**رفض**» که کاملاً بعدی اعتقادی و بنیادی داشت.

رفض هم دلالت اجتماعی داشت که گروهی با جداسازی خودشان از جامعه اسلامی و جداسازی از آن پیکره سیاسی اجتماعی، خودشان را ممتاز می کنند و نکته دوم این است که اینها محور حرکت و هسته خودشان را هسته اعتقادی گذاشتند و آن این که معتقد به ولایت امام علی علیه السلام هستند ولایتی که قابل تبدیل و تحویل به چیز دیگری نیست یعنی یک بعد اعتقادی دارد و تنها سیاسی نیست.

بعداً یادم باشد که در یک جلسه بحث کنم که این جداسازی جامعه شیعی از غیر شیعی در قالب اعتقادی یک حادثه ای است که باید ردیابی کرد که از کجا به وجود آمده است؟

امروز وقتی نگاه می کنیم می بینیم که شیعه و سنی چیزهایی بوده است که از همان اول نام گذاری شده است. این طور نیست. همان طور که الان می گوئیم جامعه شیعی دارد جدا می شود باید توجه کنیم که در آن زمان چیزی بنام جامعه سنی نداریم؛ یعنی سؤال این است که در زمانی که گروهی می گویند اینها شیعه هستند اسم بقیه جامعه چیست؟ می گفتند سنت و جماعت هستند؟

خود این نکته که فاصله گذاری میان شیعه و غیر شیعه در چه دوره تاریخی و بر اساس چه مبنای اعتقادی و در چه بستر سیاسی اجتماعی شکل گرفته است؟ خود این مسأله قابل بحث است.

باز در جای خودش گفتیم که شواهد تاریخی وجود دارد که حداقل در تلقی شیعه یک واژه مرجئه یا ارجاء در مقابل تشیع گذاشته شد که وقتی گفته می‌شد شیعه می‌گفتند در مقابل مرجئه است. این مرجئه غیرازاین اصطلاحی است که بنام مرجئه در تاریخ داریم. اگر به کتاب الايضاح فضل بن شاذان مراجعه کنید می‌بینید که می‌گوید: الشیعه و المرجئه. در اینجا مرجئه به معنای اهل سنت است و این اصطلاح قدیمی ظاهراً در ذهنیت بخشی از جامعه شیعه شکل گرفته است. این را برای چه عرض می‌کنم؟ می‌خواهم بگویم حتی این جداسازی متعلق به این دوره تاریخی است.

یادم باشد در یک جلسه واژه سنت که بعدها به‌عنوان هسته اصلی تئوریک‌جامعه سنی در مقابل شیعه شد خودش یک پدیده تاریخی است و کسی روی آن کمتر کار کرده است و حتی در بین اهل سنت ندیدم کسی روی آن کار کند.

این اهل سنت مقابل تشیع، یک واقعیت تاریخی و اعتقادی و فکری دارد. مفهوم سنت به معنای سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نیست. سنت یک معنای خاص تاریخی دارد که زمان معاویه گذاشته شد و در دوره‌های بعد تبیین شد و در پایان قرن دوم بسته‌بندی شد و محور این جامعه شد. گفتیم اهل السنه و الجماعه. واژه جماعت نیز بستر تاریخی دارد.

عرض من این است که ردیابی واژه تشیع اولین نشانه جداسازی اجتماعی و اعتقادی این بخش از جامعه شیعه از سایر بخش‌های جامعه اسلامی است؛ یعنی دلالت می‌کند یک اتفاق جدید در تاریخ اسلام رخ می‌دهد و گروهی با این ویژگی‌ها نمودار شد.

نکته دوم که در گذشته شواهد فراوانی برای آن آوردم رفتار علمی امام سجاد علیه‌السلام به‌عنوان یک عالم و شخصیت علمی و اجتماعی در جامعه اسلامی آن زمان است.

سیره عملی و علمی آن حضرت شاهد دیگری است بر شکل‌گیری جامعه ممتاز اعتقادی شیعه.

این سیره چه ویژگی‌هایی داشت؟

اشاره کردیم که امام سجاد علیه‌السلام علیرغم وجود ارتباطات اجتماعی گسترده و این که به‌عنوان یک عالم برجسته به تدریس در جامعه مدینه آن روز که مهد دانش و حدیث شناخته می‌شوند و علیرغم ارتباط نزدیکی که با فقهای بزرگ مدینه که اسن از ایشان هستند و به‌ظاهر باید حضرت از آن‌ها اخذ حدیث کنند امام سجاد علیه‌السلام به هیچ‌کدام از این سنت‌های حدیثی مدینه وابسته نمی‌شوند.

اگر به تراجم اهل سنت مراجعه کنید می‌بینید که مروی عنه امام سجاد علیه‌السلام را نقل می‌کنند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این‌ها نشان‌دهنده ارتباط علمی نیست.

برای این ادعا مثال زدیم. گفتیم اهل سنت نقل کرده‌اند و شیعیان نیز از زمان شیخ مفید آورده‌اند که سعید بن مصیب اسن از فقهای مدینه است و علی‌القاعده باید به دلیل ارتباطش با امام علی علیه‌السلام نزدیک‌ترین شخص به امام سجاد علیه‌السلام باشد از امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است که **«سعید**

بن مصیب اعلم بما تقدم من الآثار فی زمانه» یعنی سعید بن مصیب عالم‌ترین شخصی است که در زمان خودش مرویات از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله نقل کرده است. اگر در تمام آثار بگردید یک یا دو روایت از سعید بن مصیب است که معلوم است مسائل ساده و عادی است و در جلسه گذشته مثالش را خواندیم؛ مثلاً حضرت نشسته‌اند و یک سؤالی کرده‌اند که مثلاً وقتی ابوبکر مرد چه کسی بر او نماز خواند و چند تکبیر گفت؟

عرض کردم که حضرت در مدینه می آمدند و از تمام حلقه های حدیثی می گذشتند و سراغ زید بن اسلم می رفتند و مورد اعتراض نیز واقع شدند. نه با فقهای مدینه اتصال برقرار می کنند و نه از آن ها روایت نقل می کنند.

می خواهم بگویم سیره علمی و عملی حضرت این است که میراث اجتماعی شیعه را از جریان عمومی جامعه اسلامی جدا می کنند؛ یعنی خط عمومی که در جامعه علمی و اجتماعی جا می افتد و فقهای مدینه نیز از او تبعیت می کنند و به عنوان سنت جا می افتد با این سنت به معنای اصطلاحی فاصله می گیرد.

دومین نکته این است که شیوه نقل حدیث حضرت کاملاً از سایر فقها و حلقه های علمی متمایز است؛ مثلاً سعید بن مصیب از عایشه از ابوهریره از عبدالله بن عمر و این ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند ولی امام سجاد علیه السلام هر چه نقل می کنند مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ یعنی نقل امام سجاد علیه السلام نسبت به میراث حدیثی با هیچ کدام از سلسله های حدیث رسمی ارتباط پیدا نمی کند.

روایات امام سجاد علیه السلام چه آنهایی که منقول از اصحاب است چه آنهایی که از طریق امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل شده است. انبوهی از روایت در میراث حدیثی شیعه وجود دارد که امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می کند و از ایشان قطع می شود و حضرت می فرماید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله؛ و حال آنکه علی بن الحسین علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده اند. قاعده اش این است که علی بن الحسین عن جده یا عن ابیه عن رسول الله؛ یعنی خود امام سجاد علیه السلام مستقیماً روایت

را نقل می‌کنند. این سیره نقل حدیثی در فکر اهل سنت همان چیزی بود که قبلاً از عبارات خواندم که در مورد امام سجاد علیه‌السلام می‌گویند: **افضل قرشی رایته**؛ یعنی فاضل‌ترین قرشی است که ما دیده‌ایم. عالم‌ترین و فقیه است ولی در کنارش گفته‌اند که آثار زیادی ندارد و روایت زیادی نقل نمی‌کند. اشاره کردم که در سیره امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام تعبیری که اهل سنت در باب این بزرگان از اهل بیت می‌گویند این است که: **فقیه له فتاوی و مسائل**.

این اصطلاح در تاریخ یک معنا می‌دهد؛ یعنی نگاه آن‌ها به حدیثی که این‌ها نقل می‌کنند این است که حدیث نیست. حدیث آن است که از طریق سلسله خودش نقل شود. عالم است و فقیه است ولی محدث نیست؛ زیرا امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نقل روایتشان مستقیم از پیامبر اکرم است.

باز در اینجا عرض کنم که یک اصطلاحی در میان اهل سنت رواج پیدا کرد که از زمان امام باقر علیه‌السلام یا امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است که گفتند این‌ها **«صحفی»** هستند. صحفی را به کسی می‌گفتند که وقتی روایتی از پیامبر اکرم نقل می‌کند از طریق این سلسله نقل نمی‌کند. بلکه وجاده نقل می‌کند و به مکتوبات اعتنا می‌کند. در میراث اهل بیت یکی از مواردی که از زمان امام سجاد علیه‌السلام شروع شد و روایتش را بیشتر در زمان امام باقر علیه‌السلام داریم که وقتی می‌پرسیدند حضرت می‌فرمودند نزد ما کتاب‌هایی است که به املاء پیامبر و کتابت امیر مؤمنان است. این یک واقعیت است که بعد گفتند جامعه است مصحف است جفر است و اسامی مختلف.

ولی از این مسأله یک دلالت دیگر نیز می‌گیریم و آن این که ائمه از این دوره به بعد می‌خواهند بگویند منبع علم مستقیماً با پیامبر اکرم متصل است. ما مصدر علمی رایج موجود را نمی‌پذیریم. امام سجاد علیه‌السلام بسیار راحت می‌توانستند همین مطلبی را که می‌گویند به نقل یکی از بزرگان نقل کنند و به پیامبر برسانند و این می‌شد حدیث؛ اما این کار را نکردند.

این نکته دوم در سیره علمی و عملی حضرت بود.

نکته سوم این است که حضرت وقتی می‌خواهند روایت را نقل کنند آن را به افراد خاص منتقل می‌کنند یعنی انتقال علمی به خواص. بنای بر نشر حدیث به صورت عمومی و رسمی چنانکه دأب علمی آن زمان است ندارند.

کنار مروی عنه‌های از امام سجاد علیه‌السلام روایانی داریم و گفته شده است که از امام سجاد علیه‌السلام روایت نقل کرده‌اند. مجموع روایت‌هایی که از امام در میراث علمی اهل سنت وجود دارد چقدر است؟ چند نفر می‌توانید در میان اهل سنت پیدا کنید که بگوییم روایان امام سجاد علیه‌السلام هستند؟ هر کدام از فقهای مدینه شاگردانی دارند که میراث بران اصلی آن‌ها هستند. در مورد امام سجاد علیه‌السلام هیچ‌گونه مصداقی از این دست نمی‌یابیم. حتی آن کسانی که خودشان را شاگرد امام سجاد علیه‌السلام در میان اهل سنت می‌دانند وقتی به روایات آن‌ها برخورد می‌کنید کاملاً نشان‌دهنده این است که امام سجاد علیه‌السلام برای آن‌ها نقل حدیث نکرده‌اند.

یک مثال بسیار واضح زهری است. در میان روایات اهل سنت اگر قرار باشد یک نفر را شاگرد امام سجاد علیه‌السلام بدانیم زهری است. زهری کسی است که از همان دوران جوانی با امام مرتبط می‌شود. داستان ارتباطش را نیز عرض کردم که قتلی رخ می‌دهد و از شهر بیرون می‌رود و چادری می‌زند و در

آنجا خودش را منزوی می‌کند. حضرت سراغ او می‌روند و می‌گویند چرا این کار را می‌کند؟ برو توبه کن. خدا راهش را گذاشته است. خودش می‌گفت من زندگی‌ام را مدیون علی بن الحسین هستم. داستان‌ش را گفتم که چطور جذب عبدالملک مروان شد.

علی القاعده اگر قرار است میراث علمی امام سجاد علیه‌السلام به صورت رسمی و روشن منتقل شود باید توسط زهری باشد. همه شواهد نشان می‌دهد که حتی امام سجاد علیه‌السلام در حق زهری امساک می‌کنند.

دو نقل است که هم ابن سعد گفته است و هم دیگران گفته‌اند.

یک نقل این است که خود زهری می‌گوید: «علی بن الحسین افضل قرشی رایت» بعد می‌گوید:

«ولکن قلیل الحدیث»

یک تعبیر دیگری از زهری نقل شده است که می‌گفت: شروع می‌کردم روایت برای امام سجاد علیه‌السلام می‌خواندم. زهری نزد برخی از فقهای مدینه نیز درس می‌خواند. وقتی روایت را می‌خواندم حضرت می‌فرمودند این درست است. برگشتم به امام سجاد علیه‌السلام گفتم عجیب است هر روایتی می‌خوانم شما تأیید می‌کنید. برای زهری که ارتباط نزدیکی با امام سجاد علیه‌السلام دارد معلوم است که امام به دنبال انتقال علوم به چنین فردی باشند. این در حالی است که وقتی ما به میراث حدیثی امام سجاد علیه‌السلام می‌رسیم می‌بینیم نقل حدیث و میراث امام سجاد علیه‌السلام از طریق خواص است که با ایشان مرتبط هستند و جزو شیعیان هستند؛ یعنی کسی بگوید اصلاً روایتی نداریم و حضرت

نمی‌خواستند روایت نقل کنند. این‌طور نیست. روایات منقول از طریق شیعه که از همان زمان نیز به دستور حضرت ظاهراً تدوین می‌شده است وجود داشته است و به این افراد خاص منتقل می‌شده است. یکی از مواردی که در تاریخ ثبت شده است که مرحوم نجاشی این را ذکر می‌کنند از ثابت بن هرمز است. همان ابوالمقدام که داستانی دارد که جزو بتریه و راویان معروف امام سجاد علیه‌السلام می‌شود. نجاشی می‌گوید: او روی نسخه عن علی بن الحسین علیه‌السلام رواها عنه ابنه عمرو بن ثابت؛ یعنی هم ابوالمقدام و هم فرزندش عمرو بن ثابت در تاریخ معروف هستند. تعبیر این است که ابوالمقدام یک نسخه‌ای از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده است. نجاشی می‌گوید: «قال ابن نوح» یعنی نسخه نیز تا ابن نوح و نجاشی نیز رسیده است. شواهد نشان می‌دهد که تا زمان نجاشی این نسخه وجود داشته است یعنی در تفسیر عیاشی روایات ابوالمقدام از امام سجاد علیه‌السلام به وفور وجود دارد. دارم مثال می‌زنم برای این‌که امساک حضرت در نقل حدیث نسبت به دیگران به همان میزان نقل حدیث در محیط شیعی بسیار جدی وجود دارد.

نجاشی می‌گوید: «قال ابن نوح حدثنا علی بن الحسین سفیان حدثنا علی بن عباس حدثنا ابان بن یعقوب

اسدی حدثنا عمرو بن ثابت عن ابيه عن علی بن الحسین.»

یعنی نسخه‌ای هست که روایات حضرت در آن جمع شده است و در میراث قرن پنجمی ما از همین نسخه وجود دارد.

نمونه دوم ابوحمزه ثمالی است. میدانیم او در وثاقتش نزد شیعه هیچ محل تردید نیست و در میان اهل سنت نیز مورد وثوق است. او کسی است که جزو روایات مشترک به حساب می‌آید. او هم از غیر امام سجاد علیه‌السلام و غیر ائمه بعدی ایشان تا زمان امام صادق علیه‌السلام می‌ماند.

فردی موثق است و کتبی دارد. تفسیری دارد که به طرق مختلف نقل شده است.

ثابت ابی صفیه اولادش نوح و منصور و حمزه بودند که با زید در قیام او شرکت کردند و کشته شدند **لقی**

علی بن الحسین روی عنه العامه له کتاب تفسیر القرآن له کتاب النوادر که کتاب حسن بن محبوب

است که از ابوحمزه روایت دارد که در مصادر ما نیز روایت دارد **و له رساله الحقوق عن علی بن الحسین**

که ابوحمزه رساله حقوق را نقل می‌کند.

یکی از ویژگی‌های ابوحمزه برخلاف ثابت بن هرمز در این است که چون ثابت بن هرمز زنده نمی‌ماند به نسل بعد از شیعیان و علمای شیعه نمی‌رسد. شاید یک دلیلی که نسخه‌اش مهجور می‌ماند همین گرایشش به بت‌ریه است؛ یعنی یک مقداری از مسیر اهل‌بیت خارج می‌شود و خط زیدیه را انتخاب می‌کند. البته بحثی هست که برگشته است یا نه؟

ابوحمزه ثمالی که در بین اصحاب ائمه علیهم‌السلام جایگاهی پیدا می‌کند روایاتش از امام سجاد علیه‌السلام را بگیرد. مسند ابوحمزه نیز جمع شده است ولی به ذهنم می‌رسد این چیزی که هست نسبت به روایات او ناقص است. از مصادر قرن سوم ما به بعد می‌توان شاهد آورد. از کتاب الزهد و اصول شانزده‌گانه‌ای که از اصول اربعمائه باقی مانده است و روایاتی که مرحوم کلینی و عیاشی و مرحوم

صدوق به همین طریقی که معروف است و به ابو حمزه می‌رسد حجم بالای روایاتی که از امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند.

عرضم این است که این دو میراث را در نظر بگیرید: امساک امام سجاد علیه‌السلام نسبت به نقل حدیث در بیرون محیط شیعی و رواج حدیث در درون خط خاص شیعی.

پس شاخص دومی که برای شکل‌گیری جامعه اعتقادی شیعه برشمردم سیره عملی و علمی امام است که سبب می‌شود رهبری فکری و علمی و اجتماعی شیعه از این‌پس از جریان عمومی اجتماعی و علمی جامعه اسلامی جدا می‌شود. این خودش یک شاخص خوب است.

امام می‌خواهند بگویند میراث پیامبر اکرم در دست ما است و نمادش مکتوبات است. ما می‌دانیم که روایات ائمه از پیامبر اکرم فقط روایات کتبی نیست شفاهی و تحدیث نیز هست. ولی امام علیه‌السلام برای این که نشان بدهند ما منبع علمی مستقلی داریم در آغاز شکل‌گیری این جامعه اعتقادی باید نماد و نمود این منبع مستقل را نشان بدهیم. این نماد و نمود، این میراث مکتوب است.

محمد بن حنفیه خدمت امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام آمد و گفت: «از آن میراث پدرمان و پیامبر اکرم سهم مرا نیز بدهید» یکی از ادعاهای او نیز این بود که میراث پیامبر در دست ما است. این در سیره ائمه علیهم‌السلام بود که میراث مکتوب است.

ائمه از این میراث مکتوب استفاده می‌کنند تا استقلال معرفتی را بگویند. وقتی جامعه شیعه شکل گرفت و مخاطبان این جامعه شیعیانی هستند که خود امام را مصدر و منبع می‌دانند دیگر نیازی به ارجاع ندارد.

حتی آن روایاتی که به امام سجاد علیه السلام می‌رسد می‌گویند قال رسول الله؛ یعنی منبع مستقل ما پیامبر است درحالی که امام سجاد علیه السلام پیامبر را ندیده‌اند. این تا چه زمانی است؟ تا زمان امام صادق علیه السلام که نزد ایشان می‌آیند می‌گویند: آن علم حقیقی کدام است؟ حضرت می‌فرمایند: مکتوباتی نزد ما است. جفر و جامعه است و بعد می‌فرمایند: «**انه علم و لیس بالعلم**». پیامبر یک بایی از علم را بر امام علی علیه السلام گشوده است و باز هم علم حقیقی نیست. این را چه زمانی می‌شود گفت؟ زمانی که ظرفیت جامعه شیعی به آنجا رسیده است که می‌تواند تحدیث را بفهمد؛ یعنی می‌تواند بفهمد که امام علیه السلام منبع علمی دارد که منبع مشترکی با علم پیامبر اکرم است؛ اما در آغاز وقتی قرار است این جامعه شیعه شکل بگیرد ذهنیت آن جامعه آن روز برای استقلال ائمه علیهم السلام در نقل حدیث، مکتوبات است.

این شاخص دوم برای این جامعه است.

شاخص سوم ظهور اعتقادات ویژه و خاص و این حس جداسازی معرفتی در جامعه شیعه نسبت به دیگران است. عرض کردم که وجود یک مجموعه اعتقاداتی در جامعه شیعه که الآن در کوفه متمرکز است و رهبری اش در مدینه است این جامعه شیعه را از سایر مسلمانان جدا می‌کند.

جزئیات این اعتقادات را بعداً عرض می‌کنم و ادعای کلی دارم که امام سجاد علیه السلام تمام عناصر اصلی منظومه اعتقادی شیعه را که توسط امام باقر علیه السلام شکافته می‌شود و توسط امام صادق علیه السلام بسط و تفسیر می‌شود نقطه اصلی اش در فرمایش‌های امام سجاد علیه السلام وجود دارد.

عرض خواهم کرد که ائمه بعدی عنایت دارند که بگویند آنچه نقل می‌کنیم میراث علی بن الحسین است. این‌ها درواقع ارجاعاتی که به گذشته تاریخی است. روایتی که امام صادق علیه السلام به پنج بیان

در باب توحید و بداء و قدر و ... گفته‌اند و یک‌بار نیز از پدرشان از علی بن الحسین علیهما السلام نقل می‌کنند. تا نشان بدهند سنت انتقال امامت و انتقال علم را. بگویند ما به کجا نسب می‌بریم. جامعه شیعه را متوجه هویت و عقبه تاریخی خودش کنند. بسیاری از این روایات نیز این‌گونه است که از امام سجاد علیه السلام قال رسول الله.

خود این انتقال و توجه، نشان‌دهنده این است که منشأ شکل‌گیری این فکر از آنجا است. این کلی را خواهیم گفت و نشان می‌دهم که در جامعه شیعه امام سجاد علیه السلام عناصر اصلی تفکر شیعه را برای اولین بار به صورت مشخص ذکر می‌کنند. اگر کسی این‌ها را جمع کند و بگوید عصاره معرفت عالیّه شیعه در فرمایش‌های امام سجاد علیه السلام است. این هست و از همین طرق نیز نقل شده است.

اما غیر از این نکته کلی، بحث این است که تاریخ تفکر صرفاً نقل روایات اهل بیت نیست. اصل تاریخ تفکر شیعه نمود و ظهور این اندیشه‌های اهل بیت در متن جامعه است. می‌گوییم تفکر شیعه، یعنی شیعه در بدنه اجتماعی دارای چه فکر و اندیشه‌ای است و این سیر تاریخی چگونه اتفاق افتاده است؟ سؤال این است که آیا این فکر در درون جامعه شیعه تلقی شده است و مورد فهم قرار گرفته است؟ آیا شیعه به این خودآگاهی معرفتی رسیده است؟ در این شاخص سوم می‌خواهیم بگویم که شواهد فراوانی وجود دارد که جامعه شیعه به آن مقدار خودآگاهی در دوران امام سجاد علیه السلام رسیده است که هم به لحاظ نظام ارتباطی و هم نظام معرفتی خودش را ممتاز و متمایز از غیر خودش می‌کند.

این شاخص‌های اعتقادی چیست؟ یکی از آن‌ها مسأله براءت است. آن‌هم براءت از اصل خط خلافت نه دعوی عثمان و علی بن ابیطالب که بود و شیوع نیز داشت. اتفاق مهمی که از بعد از عاشورا می‌افتد مسأله براءت و جداسازی هویت معرفتی شیعه از غیر شیعه به صورت بارز در جامعه نمایان می‌شود. بخشی

از آن در فرمایش‌های ائمه و تلقی اصحاب و روات است و بخشی از آن نمود اجتماعی است که در جامعه شیعه اتفاق می‌افتد. قبلاً گزارش‌های تاریخی اهل سنت را خواندم که از گروهی گزارش می‌دهند که این گروه اظهار برائت می‌کنند. معلوم است که راویان این روایت از روایتی هستند که شیعه نیستند. حضرت در آنجا تقیه می‌کنند و می‌فرمایند: این حرف‌ها را ننویسید. حتی در یکجا در خود روایت که سیر اعلام النبلاء نیز نقل می‌کند که وقتی راوی گفت: عجب! شما این طوری می‌گویید؟ حضرت فرمودند: تو برو عمل کن! گناهی به گردن من!

خواهم گفت که مسأله برائت به صورت آشکار به‌عنوان یک اصل اعتقادی که امتداد اجتماعی نیز پیدا می‌کند در بین جامعه شیعه آن قدر نمودار می‌شود که برای اولین بار نشان می‌دهد جامعه غیر شیعه مثل جامعه مدینه حس می‌کند که یک موجی از تقابل و برخورد با خط خلافت دارد اتفاق می‌افتد. عرض کردم که واژه رافضه انعکاس و بازخورد این جریان است. هیچ تردیدی از نظر تاریخی نیست که این برائت یک امتداد اجتماعی دارد که سرپیچی از نظام خلافت رسمی است؛ یعنی غیر مشروع دانستن هرگونه خلافت غیر از خلافت معصوم. آثارش نیز معلوم است که بعداً به قیام‌ها و مخالفت‌ها منجر می‌شود و جداسازی نظام رهبری جامعه شیعه از غیر شیعه اتفاق می‌افتد و امتداد اعتقادی دارد. امتداد اعتقادی‌اش این است که هرکسی که تولی به خط مقابل دارد از دایره ایمان و مشروعیت خارج است. الان گزارش تاریخی دارم می‌دهم. گزارش تاریخی نشان می‌دهد که شیعه‌ای که قائل به برائت است به این باور رسیده است که آن کسانی که این نحو اعتقاد نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام ندارند از دایره اسلام حقیقی بیرون هستند و پیروی و مخالطه با آن‌ها جایز نیست. این اصل برائت هم امتداد اعتقادی دارد و هم امتداد اجتماعی.

این یک شاخص، شاخص دیگر در اینجا مسأله اعتقاد به امامت اهل بیت و جایگاه ویژه آن‌ها در بین سایر اشخاص و شخصیت‌های اسلامی است.

یک موقع می‌گوییم ما شیعه هستیم یعنی کسی که قائل است امیر مؤمنان یا امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام احق به حکومت هستند. گاهی با این شاخص شیعه را می‌شناسید که کسانی در قبل از عاشورا هستند که شیعه هستند و پای ولایت امام علی علیه‌السلام می‌ایستند ولی با این عنوان که او کسی است که احق به خلافت است.

یک وقت نیز ممکن است معتقد باشید که توجه پیامبر نیز به امام علی علیه‌السلام بوده است.

یک وقت نیز بالاتر می‌آیید و معتقدید آن‌ها شخصیت‌های بزرگ الهی هستند که رهبری حق آن‌ها است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که جامعه شیعه در دوران امام سجاد علیه‌السلام که متمرکز در کوفه است به چنین باوری در رابطه با امام سجاد علیه‌السلام رسیده است که او را شخصیتی ممتاز می‌داند.

من قبلاً درباره کیسانیه و محمد حنفیه گفتم که قیام مختار بخش اصلی اش معلول چنین اعتقادی نسبت به جانشینان امام علی علیه‌السلام بود که بزرگان یاران مختار و کیسانیه کسانی بودند که معتقد بودند آن فرد محمد بن حنفیه است. البته شاهد آوردیم که اعتقاد به مهدویت او داشتند. به اذن او وارد قیام شدند. حتی رفتند و سؤال کردند که شما اجازه می‌دهید؟ اعتقاد آن‌ها نسبت به محمد حنفیه سیاسی نبود توجه اعتقادی و فکری بود.

این مسأله به صورت کامل‌تر و جامع‌تر نسبت به امام سجاد علیه‌السلام در بخش زیادی از جامعه شیعه اتفاق می‌افتد. در این رابطه نیز شواهد فراوانی وجود دارد.

یکی از این شواهد، روایاتی است که خود اهل سنت در مصادر خودشان نقل می‌کنند که صریحاً بیان می‌کند که کسانی آمدند خدمت علی بن الحسین علیه‌السلام و شروع به سخنی در باب آن‌ها کردند. می‌خواهم از این گزارش استفاده جدیدتری کنم.

اکثر این نقل نیز متعلق به یحیی بن سعید انصاری است. او همان کسی است که نزد همه فقهای مدینه درس خوانده است از جمله جزو شاگردان امام سجاد علیه‌السلام است. می‌دانید سنی المذهب است و دچار فقر شد و منصور او را دعوت به قضاوت کرد و داستانی پیدا کرد.

می‌گوید: «سمعت علی بن الحسین و کان افضل هاشمی ادر کته» شاگردی امام علیه‌السلام را نیز کرده

است. در داوری‌اش می‌گوید که افضل هاشمی‌ها است. «يقول يا ايها الناس احبونا حب الاسلام فما

برح بنا حکم حتى صار علينا عارا» به ما محبت بورزید محبت اسلام به جایگاهی این محبت شما

می‌رسد که برای ما عار می‌شود.

در نقل دیگری از همین یحیی بن سعید است که «قال علی بن الحسین احبونا حب الاسلام فوالله ما

زال بنا ما تقولون» این قدر در باب ما حرف می‌زنید «حتى بغضتمونا الى الناس» تا این که بغض مردم

را در حق ما بر می‌انگیزید.

از عبدالرحمن بن موهب: «قال جاء نفر الى علي بن الحسين فاثنوا عليه» یک عده‌ای خدمت امام

سجاد علیه‌السلام آمدند و شروع بن ثنای حضرت کردند. ثنا را از مجموعه اطلاعات می‌فهمیم. «فقال

ما اكدبكم و ما اجرئكم على الله» چرا بر خدا دروغ می‌بندید و چه جرئتی نسبت به خداوند دارید؟

«نحن من صالحی قومنا و بحسبنا ان نکون من صالحی قومنا» ما جزو صلحای قوممان هستیم و همین مقدار برای ما کافی است. می‌خواهم بگویم شاهد بر این که آن‌ها چیزی را به امام نسبت می‌دهند که حضرت می‌فرماید: «ما اجرکم علی الله» یعنی دارند مقامی را به امام سجاد علیه‌السلام نسبت به می‌دهند که منسوب به خدا است.

در نقل دیگری از یحیی بن سعید در حلیه الاولیاء دارد که همین نقل‌ها است و گاهی تعبیر متفاوت است.

جالب این است که حاکم نیشابوری همین نقل را از یحیی بن سعید دارد. یک ذیلی دارد و یک بیانی از امام سجاد علیه‌السلام دارد که جالب است و نشان می‌دهد موضع امام سجاد علیه‌السلام نسبت به مخالفین چیست؟

حاکم نقل می‌کند: «کنا عند علی بن الحسین علیه‌السلام فجاؤ قوم من الکوفیین فقال علی یا اهل العراق احبونا حب الاسلام سمعت ابي يقول» از پدرم امام حسین علیه‌السلام شنیدم «قال رسول الله یا ایها الناس لا ترفعونی فوق قدری فان الله اتخذنی عبدا قبل ان یتخذنی نبیا» یعنی حضرت در مقابل کوفیین که در مقابل حضرت بیانی دارند که در بحث خط غلو خواهیم گفت که در بین جریان شیعی درون کوفه نگاهشان نسبت به اهل بیت به گونه‌ای است که یک عده‌ای از این‌ها به سر حد غلو می‌رسند و تعبیر حضرت برای تصحیح اعتقادی آن‌ها این است که از قول پیامبر می‌فرمایند که مرا از حد خودم بالاتر نبرید. خدا مرا اول عبد قرار داد قبل از این که نبی قرار دهد؛ یعنی اساس ما بر بندگی است و ما از اساس خود خارج نکنید.

ذیلش می‌گوید: «**فذكرته سعيد بن مصيب**» این را یحیی بن سعید می‌گوید که علی بن الحسین از

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌و آله چنین چیزی نقل کرد. سعید بن مصیب گفت: «**و بعد ما اتخذہ نبیا**».

امام سجاد علیه‌السلام فرموده بودند که قبل از این که او را نبی قرار دهد عبد بوده است. سعید بن مصیب گفت که حتی بعد از این که نبی قرار دهد عبد قرار داد.

الآن شاهد من چیست؟ شاهد من این است که می‌خواهم بگویم در جریان شیعی کوفه نسبت به امام سجاد علیه‌السلام و شخص امام دیدگاهی پیدا شده است که دیگر این امام یک امام سیاسی نیست. به افضلیت و مقایسه ویژگی‌های او را امام نمی‌دانیم. سخن در این است که او الآن یک انسان ویژه‌ای است که حتی در ویژگی‌ها چنان است که گاهی اوقات عده‌ای در مورد او غلو می‌کنند. امام می‌فرمایند ما را از قدر خودمان بالاتر نبرید؛ همچنان که پیامبر اکرم می‌فرمودند. این نقل امام سجاد علیه‌السلام از پیامبر اکرم کاملاً گویای این نکته است که در آنجا نوعی بیان وجود دارد که گویا از مرز عبودیت نیز امام را می‌خواهند عبور دهند. ما که بالاتر از پیامبر نیستیم. پیامبر هم فرمودند در کنار مقام نبوت مقام عبودیت را از دست نمی‌دهیم.

این نیز نکته سوم که نشان‌دهنده تمایز اعتقادی و اجتماعی جامعه شیعه است با یک سری ویژگی‌هایی مانند برائت و اعتقاد به جایگاه امام که بعداً به تفصیل آن را بیان خواهیم کرد.

ان شاء الله جلسه آینده بحث را تمام می‌کنیم.